

بسم الله الرحمن الرحيم

نمونه ای از مثنوی ها
سروده : سید رضا حسینی نسب

ای به یادت مرغ جان بگشوده بال
می چمد سویت جهان دامن کشان
ای وحید در ولایت ای احد
کرده غوغا در زمین و آسمان
آدمی ماتِ جمالت ای جمیل
کثرت نور جمالت شد حجاب
ظاهر نامرئی و کانون نور
بر شکافد پرده نور عذار

ای خدا ای مهربان بی همال
ای خدنگ خیل هستان را نشان
ای کمال بی نهایت ای صمد
ای که تسبیح تو از سُبُوحیان
عالمی مَحُو جلالت ای جلیل
ای ظهورت فوق توصیف و حساب
در ظهورت غیب و در غیبت ظهور
دیده ای بخشا که بیند روی یار



عندلیب آسمان

ای مبارک جلوه جان وجود
گوهر دُرُج مهابت در جلال
تابش خورشید از پیمان تو
درخور جاننت لقای دلبر است
رای تو بایسته تاج ملک
گوهر دریای فیض بی حدی
کعبه ای در سینه ات شور آفرین
کی روانت را ز گل پرداختند
وین دل و دلداری دیو و ددان؟
بال بگشا تا دیار بی کران
شمع حکمت در رخت افروخته
ارج خودبشناس و قدر خودبدان

ای گل زیبای بستان وجود
ای مه برج ملاححت در جمال
ای شکوه آسمان از جان تو
لایق جسمت بهشت اطهر است
پای تو شایسته اوج فلک
بلبل خوشخوان باغ سرمدی
ای دلت آئینه عرش برین
کی تو را از بهر دنیا ساختند
این سر و سودای ملکی بی امان؟
ای خوش الحان عندلیب آسمان
حق تو را رسم شرف آموخته
اینک ای گلوازه کلک زمان



گوهر تسلیم

در خیابان پیرمردی را به دام
نزد جلدان سلطانی اسیر
پیر می نالید از درد و گزند
می فسرده دم نمی زد از آلم
نزد مولایش امام مؤمنان
با امام خود سراسر باز گفت
اسم اعظم را در آن میدان دمی
تا ببرد هر کمند و دام را
وز شرارش تُندری آذر فکن
ریشه جور و ستم را برکند

دید شاگردی زیاران امام
بی نوایی خارکن بود و فقیر
شب پرستان سخت او را می زدند
پیکرش در زیر شلاق ستم
آن صحابی بازگشت آشفته جان
آنچه در آن ماجرا دید و شنفت
وانگهی گفتا اگر دانستمی
می سرودم آن مبارک نام را
تا بر آساید ز یمنش خارکن
آتشی بر جان دژخیمان زند

بلبل باغ امامت لب گشود
این بدان کان پیر شیدای غریب
دم نزد در حال رنجی جانگداز
سوخت چون پروانه و نگشود کام

در پی گفتار آن فرزانه زود
گفت با آن یار پاک بی شکیب
اسم اعظم راهمی دانست و باز
گرچه بود آگه بر آن فرخنده نام

گوهری در جانشان اندوختند
پیروی از حکم سلطان قضا
نوش جان سازنداز شهوش رنگ

آری آنان را که راز آموختند
آن گهر صبر است و تسلیم و رضا
ساغری را کو پسندد بی درنگ

